

## به نام خداوند جان و خرد

زنده‌یاد محمد طاهر بدخشی ۴۵ سال پیش، برای جلب پشتیبانی مردم از زنده‌یاد عبدالمجید کلکانی، پس از خلق «حادثه» توطئه‌گرانه علیه او، «شبنامه» گونه‌ای نگاشته است. «حادثه» در یکی از شب‌های ماه جوزای ۱۳۵۳ خورشیدی از سوی غلام حضرت به دستور عبدالقدیر وزیر داخله دوران ریاست جمهوری محمد داود راه‌اندازی شده بود.

پیشنویس بدخشی (دست‌نویس شتابزده و اصلاح‌ناشده) اینک دسترس ماست. همین مسوده به مناسبت سی‌ونهمین سالگرد شهادت زنده‌یاد عبدالمجید کلکانی (۱۸ جوزای ۱۳۵۹)، به سلسله نشر اسناد مربوط به تاریخ و فعالیت‌های گذشته سازمان سیاسی به رهبری م. طاهر بدخشی، خدمت نسل جوان و پژوهشگران تاریخ مبارزات سیاسی کشور تقدیم می‌شود.

زحمت تایپ آن را مانند گذشته مرهون شکیبایی دوست گرامی استاد کریم‌شاه «میر» استیم. مسؤولیت ویراستاری و برابری تایپ با متن دست‌نویس، تهیه زیرنویس‌ها و هرگونه کاستی به دوش من است.

محبوب‌الله کوشانی

-----

دست‌نویس محمد طاهر بدخشی در پشتیبانی از عبدالمجید کلکانی:

## «مجید کوهدامنی<sup>۱</sup>»

### فرزند خلق و یک انقلابی وطن‌پرست است

مجید که از اتهام ناجوانمردانه دولت شاهی یاغی شده بود، بعد از زبونی قوای امنیتی نظر [به] دست‌به‌دامن شدن سردار ولی‌آبه ریش‌سفیدان محل، متارکه را پذیرفت و به زندگی عادی برگشت؛ اما توطئه‌ها هم‌چنان در خفا دوام داشت. ناگزیر به سفر مصر اقدام کرد و با مادرش در راه سفر بود که دولت جمهوری به وجود آمد. او از نیمه‌راه برگشت. رئیس دولت را دید؛ از جهان‌بینی خود، از مرام انقلابی خود و از انترناسیونالیست‌بودن خود یادآور گردید و اطمینان خود را از جمهوری اعلان کرد و سفر خارج را فسخ کرد. اما چون ماهیت دولت تغییر نکرده بود، همان پولیس و همان سیستم مخبربازی دوام و حتا زیاد شده بود، باز به توطئه‌ها علیه او آغاز شد. و غلام‌حضرت<sup>۳</sup> جاسوس معروف را هر روز قدیرخان<sup>۴</sup> و حیدرخان<sup>۵</sup> می‌خواستند، مشوره می‌دادند و تحریکات می‌نمودند. مجید با تأسف مجبور درخواست پاسپورت کرد. اما چهار ماه او را به دروغ دواندند و بالاخره یک ماه پیش، از یک طرف از دادن پاسپورت خودداری کردند، و از طرف دیگر به غلام‌حضرت امر کردند که حادثه‌ای را در محل چاق کرده پولیس را بهانهٔ مداخله بدهد، تا مجید را که خار چشم اکثر قدرت‌طلبان جدید است، دستگیر کنند و خود را از تشویش وی رها سازند. غلام‌حضرت حادثه را در شب ( ) جوزای ۱۳۵۳ چاق کرد. قوای ضربه رفت و کلکان را محاصره کرد. مجید با مهارت انقلابی و چریکی از حلقهٔ محاصره برآمد و در میان جنگل خلق پنهان شد. اینک حیدر و قدیر دو صد نفر را در و بر ولسوالی بدون جهت، بدون جرم حقوقی و سیاسی به تعقیب مجید سرگردان ساخته، خرچ دولت را نموده، حتا ناجوانمردانه امر ترور او را نیز گویا از رهبر انقلاب (!) گرفته‌اند.

برای این که باز یک اشتباه تاریخی رخ ندهد، ما گروه دیگر انقلابیون به مردم کشور با مسؤولیت اعلان می‌کنیم که: مجید کوهدامنی فرزند خلق و یک انقلابی وطن‌پرست، وارث ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث صفاری است. چون آن آزادمردان، جوانمرد، عیار و مبارز است؛ با تقوای اخلاقی و سیاسی مسلح بوده، دست به خون ناحق نیاغشته و حبه از مال کسی نبرداشته است. دریغ نیست

چنین آزادمردی را که شاید در هر قرن چون او، یکی پیدا گردد، دولت به اصطلاح مترقی انقلابی تلف کند یا در عذاب گذارد.

انقلابیون و مبارزین! اتهامات ناجوانمردانه رژیم شاهی را در باره مجید به جرئت رد کرده، چهره انقلابی مترقی و عیارانه خراسانی او را به خلق‌ها بنمایانید؛ نگذارید اشتباه تاریخی دیگر رخ دهد. خلق‌ها: مجید سردار ارتش جبهه رهایی‌بخش<sup>۶</sup> است که برای نجات شما از استثمار طبقاتی و ستم ملی<sup>۷</sup> در حال تشکل است. چهره دلیرانه و نجیب او را بشناسید، در قلب خود جایش دهید و او را از شر این بقایای پولیس شاهی نجات بدهید.

دهقان‌ها: این چریک فدایی و قهرمان فداکار را با آغوش باز بپذیرید، در هر خانه برایش جای داشته باشید. فقط او را که در حالت دفاع است، محافظت کنید تا جمهوریت به عجله و اشتباه خود پی‌برد و از تعقیب و آزار او صرف نظر کند؛ و الا اگر در این اشتباه خود اصرار کرد، برای [دفع] تعرض خود را آماده [کرده] است!

نو به کهنه، حق بر باطل پیروز می‌شود. فعلاً به همه شوونیست‌ها و قدرت‌طلبان سیاسی دیگر اخطار داده می‌شود که در این توطئه مستقیماً اشتراک نکنند.» [پایان]

---

۱- مجید کلکانی مبارز آزادیخواه و انقلابی نامدار و عیار

۲- محمد ولی قومندان قوای مرکز، پسر کاکا و داماد محمد ظاهر، آخرین پادشاه افغانستان

۳- بنابر روایت یاران زنده‌یاد عبدالمجید کلکانی، «صوفی غلام حضرت» زمانی از دوستان «مجیدآغا» بوده است. اما این دوستی نه تنها دوام نیافته، بلکه به دشمنی آشکار غلام حضرت با مجید تبدیل شده است. در این باب در کتاب «رنج‌های مقدس» چنین می‌خوانیم:

«سال‌های فرمانروائی محمد داود را بیاد می‌آورم. ... صوفی غلام حضرت از جمله افرادی بود که متعهد به کشتن مجید کلکانی شده بود. ... با امکانات دولتی، شب و روز بدنبال مجید می‌گشت. ... علاوه بر عملیات جستجو، تعقیب و کمین گرفتن در گذرگاه‌هایی که احتمال آمدوشد مجید و یارانش می‌رفت، دست به آزار و اذیت (حتی قتل) افراد و خانواده‌هایی که با مجید روابط نیک داشتند، نیز می‌زد. یاران و دوستان مجیدآغا ... سخت نگران بودند. هرکس راه علاجی را پیشنهاد می‌نمود. ... اما، آن دور اندیش روزگاردیده زیر بار نمی‌رفت و این کار را خلاف اصول رفاقت، انسانیت و عیاری می‌دانست. در اینجا خاطره آموزنده‌ی کتن از دوستان زنده نام عبدالمجید کلکانی را که رمز و راز درخشان رفاقت آن عیار والاگهر را نشان می‌دهد، در صفحه ۶۴ «ویژه نامه شهید عبدالمجید کلکانی» منتشره سال ۱۳۶۰ شمسی، با هم می‌خوانیم:

«آغا سالها پیش از امروز با غلام حضرت بنای دوستی گذاشته بود. و غلام حضرت هم با آغا نرد رفاقت می‌باخت و لاف دوستی می‌زد. چندگاهی ازین دوستی نمی‌گذشت که شیرازه‌اش پاره شد. غلام حضرت به راه‌های دزدی، آدم‌کشی و چپاول رفت. آغا از او روی‌گردان شد. غلام حضرت که کینه شتری عجیبی در دلش گُل کرده بود، خواست، مجید بزرگ را از بین ببرد. ...

روزی از روزها من از فکر اهریمنی غلام حضرت اطلاع یافتم و هماندم آغا را در جریان گذاشتم و گفتم تا هرچه زودتر پَر غلام حضرت را بکنند. آغا گفت:

«غلام حضرت مردِ کشتنِ من نیست. ... بپاس رفاقتی که روزگاری با او داشتم، اگر او را بکشم، تمام پدران و مادران در گوش بچه‌های نوزاد خود خواهند گفت: "پسرکم، وقتی کلان شدی رفاقت نکن، ما پایان کار رفاقت مجید و غلام حضرت را دیدیم"» (رنج‌های مقدس، خاطراتی از شکنجه در زندان‌های خاد، جلد اول ص ص ۱۴۹ - ۱۵۰، نسیم رهرو)

۴ - عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله وقت

۵ - غلام حیدر رسولی وزیر دفاع وقت

۶ - به این جمله بیشتر دقت شود: «مجید سردار ارتش جبهه‌رهایی‌بخش است که برای نجات شما از استثمار طبقاتی و ستم ملی در حال تشکل است.»! این بیان از یک سو، تلاش برخی گروه‌ها و سازمان‌های ملی و مستقل جنبش چپ (به ویژه سازمان سیاسی به رهبری م.ط. بدخشی و گروه سیاسی به رهبری مجید کلکانی که گاه «محفل شمالی» نیز خوانده می‌شد) را نشان می‌دهد که مواضع فکری با هم نزدیک داشتند و ایجاد ارتش جبهه‌رهایی‌بخش (برای نجات از استثمار طبقاتی و ستم ملی) را نیاز آن مرحله مبارزات انقلاب ملی - دموکراتیک می‌دانستند؛ و از سوی دیگر باور به شایستگی زنده‌یاد مجید کلکانی برای رهبری چنین «ارتشی» را بازگو می‌کند.

نخستین «طرح مرام» تفصیلی «جبهه‌خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم» از سوی سازمان سیاسی به رهبری م.طاهر بدخشی (بابک) و فرستادن آن به مجید کلکانی (مازیار) برای نقد و ابراز نظر، که من پیش از این در باره آن سخن گفته و «طرح مرام» را با اندک تلخیص نشر کرده‌ام، نیز گامی در راستای همین اهداف شمرده می‌شد.

۷ - آشنای دیرینه و ارجمند نسیم رهرو در کتاب خاطرات ماندگارش «رنج‌های مقدس» در مورد «نزدیکی» مواضع فکری و سیاسی «دو گروه» بدخشی و مجید کلکانی، حرف‌های جالبی دارد. (همین‌جا از رهرو گرامی، که روز دیدارمان در محفل بزرگداشت از سی‌ونهمین سالگرد شهادت زنده‌یاد عبدالمجید کلکانی (ایسن، آلمان ۱۸ جوزای ۱۳۹۸)، جلد اول و دوم کتاب «رنج‌های مقدس» را با مهربانی برایم هدیه کرد، بار دیگر باخلاص ابراز امتنان می‌کنم.)

رهرو در «رنج‌های مقدس» (جلد دوم ص ص ۶۳، ۶۴) از چگونگی آشنایی‌اش با دولت محمد شفق دروازی (حکیم) قصه می‌کند و چنین ادامه می‌دهد: «...اگرچه دولت محمد شفق دروازی عضویت گروهی را داشت که رهبری آن را زنده‌یاد طاهر بدخشی می‌کرد، اما خود او و بسیاری اعضای این گروه اخلاص و اعتقادشان به «آغا مجید» کمتر از طاهر بدخشی نبود. این علایق

عوامل دیگری هم داشت که از آن جمله من دو عامل را باعث نزدیکی این دو گروه می‌دانم: گرایش به راه کوبا و برداشت نسبتاً یکسان از مسأله ستم ملی. در همین جا باید متذکر شوم که عبدالمجید کلکانی در اثر مطالعات وسیع و تحقیق مستقیم نظراتش را ارتقا بخشید و برداشت‌هایش را تکامل داد و مکشش روی ستم ملی کمتر و روی ستم طبقاتی بیشتر شد. نزدیکی و اختلاف دیدگاه‌ها میان عبدالمجید کلکانی و محمد طاهر بدخشی بحث دیگری است که در این کتاب محل ندارد. نسیم رهرو آموزگار روزگار دیده و سیاستگر باتجربه است. او به درستی روایت می‌کند: «... بسیاری اعضای ... گروه» به رهبری بدخشی «اخلاص و اعتقادشان به "آغا مجید" کمتر از طاهر بدخشی نبود!» او با اشاره کلی به «عوامل دیگر» «این علایق»، «دو عامل» خاص را «باعث نزدیکی این دو گروه» می‌داند:

۱- «گرایش به راه کوبا»

۲- «برداشت نسبتاً یکسان از مسأله ستم ملی»

با توجه به زمان (سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۱) و اشاره رهرو به عوامل «نزدیکی دو گروه»، حرف‌هایش برای من تا حد زیاد سزاوار تأیید است. اما آنچه اندک مایه شگفتی می‌شود، اینست که رهرو جا به جا سعی می‌کند «مجیدآغا» را از موضع حساس «ستم ملی» به سنگر کتابی «ستم طبقاتی» بازگرداند! سنگری که گویا مجید «در اثر مطالعات وسیع و تحقیق مستقیم»، با «ارتقا»ی «نظرات» و «تکامل» «برداشت‌هایش» به آن دست می‌یابد!

رهرو با آن که در جمله بعدی می‌گوید: «نزدیکی و اختلاف دیدگاه‌ها میان عبدالمجید کلکانی و محمد طاهر بدخشی بحث دیگری است که در این کتاب محل ندارد»، اما در واقع در جمله پیشین، «اختلاف دیدگاه» در مورد «مسأله ستم ملی» بین آن دو را، بدون توضیح اندک و مدرک کلمه‌های زیبای «ارتقای نظر» و «تکامل برداشت‌ها» به تنهایی که سند نمی‌شوند! به میان می‌کشد و به گمانم با کمی بی‌انصافی پوشیده می‌رساند که گویا جانب دیگر (گروه بدخشی) چون زحمت «مطالعات وسیع و تحقیق مستقیم» را بر خود هموار نکرد، از «ارتقا» و «تکامل» باز ماند و در سنگر سابق «برداشت نسبتاً یکسان ...» قبلی درجا زد!

ولی واقعیت‌های ثبت‌شده آن زمان روایت دیگر دارد! آنچه ابهام ندارد، راه پیموده‌ی سیاسی م. طاهر بدخشی تا آن زمان است؛ از عضویت در «اولین کمیته مؤقت سرپرست ملی و مترقی بعد از ... نهضت دوره هفت» (غبار، زهما، تره‌کی، ببرک، روهی، خیبر، بدخشی) تا تأسیس جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان (ج.د.خ.ا.) توسط بقیه‌السیف آن کمیته (تره‌کی، ببرک و بدخشی) و سهم‌داشتن فعال بدخشی در تدویر و تدوین اسناد مرامی کنگره مؤسس آن، و باورش به اصالت

«تضاد طبقاتی» ناشی از «استثمار طبقاتی» با الهام از ایدیالوژی مسلط در جنبش انقلابی و چپ آن دوران!

سپس با نخستین انشعاب ج.د.خ.ا. قرار گرفتن بدخشی در کنار تره کی و سرانجام فاصله گرفتنش از جناح تره کی و ایجاد محفل انتظار و سازمان سیاسی مستقل و ادامه ماجرا...!

طرح و حل اصولی و دموکراتیک مسئله ملی (حل عادلانه مسئله ملی) در افغانستان، در کنار اصل عدم دنباله روی در سیاست خارجی، برخورد ستراتیژیک با دین اسلام به مثابه باور و فرهنگ مردم متدین کشور و این که انقلاب کار گروهی پیشاهنگ جدا از مردم نیست، بلکه ثمره سهمگیری آگاهانه... توده ها در تحولات اجتماعی ست، یکی از چند اصل مورد اختلاف جدی اش با همراهان سابق بود. به همین سبب حرکت سیاسی به رهبری او از سوی مخالفان سیاسی «چپ» و «راست» به جریان «ستم ملی» شهرت یافت ...

طرح «مسئله ملی» و کشف «ستم ملی» با بدخشی آغاز نشده است! از آغاز جنبش سوسیال دموکراسی در اروپای قرن نوزدهم بدینسو، «مسئله ملی» چه به مفهوم ضد استعماری و بعد ضد امپریالیستی و چه از منظر مناسبات اتنیکی داخل یک کشور، همواره مطرح بوده است.

بدخشی برای اول بار در تاریخ کشور، مسئله ملی در افغانستان را در پیوند با مسئله طبقاتی با توجه به سطح رشد مناسبات اجتماعی - اقتصادی جامعه و با توجه به ماهیت طبقاتی دولت و ساختار قدرت سیاسی و ابعاد دیگر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن و نیز در پیوستگی با استعمار کهنه و نو مطرح کرده است.

نخستین «طرح مرام» جبهه خلق ها و ملیت های تحت ستم ... گواه بر این مدعاست!

و نیز نگاه دوباره کنید به عبارتی در همین متن بالا: «... **جبهه رهایی بخش ... برای نجات ... از استثمار طبقاتی و ستم ملی ...**» که در آن استثمار طبقاتی مقدم و در پیوند با ستم ملی آمده است!

این گونه بود که «ستم ملی» برای «چپ» دنباله رو، «راست» ارتجاعی، حلقات تبعیض طلب و برتری جو و محافل حاکمه قبیله گرا ... به تابلوی ترسناک و یا «آله ببو آمد» تبدیل شد! (در بدخشان برای ترساندن و خاموش کردن کودکان، در سابق زیاد کاربرد داشت. حالا را نمی دانم!)

بدخشی با چگونگی حل مسئله ملی در اتحاد شوروی وقت و جمهوری خلق چین موافق نبود. طبیعی بود که پیروان جریان دموکراتیک خلق (خلق و پرچم) «خط شوروی» و پیروان جریان دمکراتیک نوین (شعله جاوید) «خط چین»، با طرح مسئله ملی در کشور با او مخالف باشند!

اما همین جا این واقعیت باید خاطر نشان شود که مجید کلکانی از آغاز با جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) همراه نبود!

نسیم رهرو نیز اذعان دارد که: «عبدالمجید کلکانی با جریان شعله جاوید همکاری مستقیم نداشت. آشنایی او با جریان شعله از طریق برخی افراد شعله‌ای صورت گرفته بود.» و ادامه می‌دهد: «وقتی شادروان انجنیر عثمان و مضطرب باختری ... از جریان شعله بریدند؛ مجید کلکانی که در آن زمان بطور مخفی زندگی می‌کرد، همکاری‌اش را در خفاً با گروه پس منظر اعلام نمود».

رهرو در باره «گروه پسمنظر» («گروه پسمنظر» تا دست کشیدن کامل انجنیر عثمان و مضطرب باختری از فعالیت سیاسی، یکی دو سال بعدتر از رهایی انجنیر عثمان پس از کودتای سردار داود از زندان، به نام «محفل انجنیر عثمان» نیز یاد می‌شد.) این‌گونه روایت می‌کند:

«من به گروهی تعلق داشتم که ... به نام «گروه پسمنظر» شناخته می‌شد.» «جزوه‌ای» از این گروه «به نام "پس منظر تاریخی" شهرت یافت. ...

جزوه پس منظر شامل چندین بخش می‌گردید که یکی از آن، وجود ستم ملی در جامعه افغانستان بود. ...

افرادی که با گروه پس منظر همکاری داشتند عبارت بودند از انجنیر عثمان، مضطرب باختری (اسحق نگارگر)، عین علی بنیاد (بعداً این گروه را ترک گفت)، عبدالمجید کلکانی ... و دیگران.» رهرو از آغاز و دوام آشنایی مجید کلکانی با داکتر فیض چنین یاد می‌کند: «اولین نشست میان شهید مجید و شهید داکتر فیض در سال ۱۳۵۳ اتفاق افتاد. تماس‌های رسمی و همکاری‌ها در سال ۱۳۵۴ آغاز گردید.»

در ادامه رهرو از نزدیکی با گروه داکتر فیض تا سرحد «ادغام تشکیلاتی»، با رضایت بیشتر صحبت می‌کند:

«با پیروزی کودتای سردار محمد داود بساط همه فعالیت‌های علنی ... برچیده شد. ... نوعی تشمت، دلسردی و کرختی ... در وجود ... افراد و گروه‌های سیاسی راه یافت. از سویی کودتا ... روشنفکران چپ انقلابی را بیدار ساخت و گروه ما را نیز تکان داد. پنهان‌کاری را شدت بخشیدیم و تلاش و حرکت مانرا سریع‌تر ساختیم

تماس و همکاری میان گروه عبدالمجید کلکانی و گروه انقلابی خلق‌های افغانستان (بعدها سازمان رهایی) به رهبری زنده یاد داکتر فیض احمد یکی از صفحات درخشان همکاری میان این دو

---

گروه شمرده می‌شود. ... ادغام تشکیلاتی هنوز به پایهٔ اكمال نرسیده بود که سوگمندانه در اثر پاره‌ای از اختلافات در سال ۱۳۵۷ جدایی پیش آمد.»

اما باز هم رهرو به یکی از کوچک‌ترین «پاره‌ای از اختلافات» کمترین اشاره‌ای نمی‌کند! تا به پرسش و پرسش‌هایی که چنین روایت‌ها در ذهن خواننده شکل می‌دهد، اندکی روشنی‌بخش باشد!

رهرو در زیرنویس مربوط به نام عبدالمجید کلکانی می‌نویسد:

«گروه ما در آن زمان گرایش به انقلاب کوبا و راه کوبا داشت. بعدها زنده یاد عبدالمجید کلکانی در اثر مطالعه و تحقیق، اندیشه‌هایش را تکامل داد ... مجید ... به منظور سروی ... افغانستان، راهی یک سفر طولانی شد. نتیجهٔ این تحقیقات شهید مجید را به این باور رسانید که راه کوبا و برپایی کانون‌های شورشی در شرایط کشور ما عملی بوده نمی‌تواند.» اما رهرو به راه برگزیدهٔ بعدی مجید اشاره‌ای نمی‌کند! آن گونه که در مورد «مسألهٔ ستم ملی» لازم پنداشته بود!

گمان می‌برم اشارهٔ زمانی «بعدها» دوران بحران درونی «گروه پسمنظر» و وقوع انشعاب در آن و نزدیکی بیشتر «ایدیالوژیکی» مجید با جریان دموکراتیک نوین و بالخاصه «گروه انقلابی ...» داکتر فیض را در بر می‌گیرد که گویا به ایجاد حزب ... به مثابهٔ نیروی پیش‌آهنگ بیشتر باورمند بود! اگرچه این «گروه» پسان‌ها به اقدام‌های کودتاگرانه نیز روی آورد!

با این تفصیل از رهرو گرامی نقل قول کردم تا در روشنی‌ای آن و بخشی از معلومات و برداشت‌های من در پیوند با موضوع، که در میان می‌گذارم به خواننده کمک شده باشد با تاریخ گذشتهٔ جنبش چپ بهتر آشنا شود و به نتیجه‌گیری‌های درست‌تری برسد!

پس برگردیم به «دو» عاملی که رهرو «باعث نزدیکی» «دو گروه» بدخشی و مجید کلکانی می‌دانست:

۱- گرایش به راه کوبا

۲- برداشت نسبتاً یکسان از مسألهٔ ستم ملی

آنچه را که رهرو در مورد «یکسان» نماندن «برداشت» «از مسألهٔ ستم ملی» پیشتر گفته است، می‌دانیم.



---

اکنون در پیوند با «گرایش به راه کوبا» از زبان نسیم رهرو نیز آگاه شدیم که: «بعدها ... عبدالمجید کلکانی در اثر مطالعه و تحقیق، اندیشه‌هایش را تکامل داد ... این تحقیقات ... مجید را به این باور رسانید که راه کوبا ... در شرایط کشور ما عملی بوده نمی‌تواند.»

نقد مجید کلکانی (مازیار) عنوانی م.ط. بدخشی (بابک) که دستنوشته زیبای خودش بود، بر طرح «نظر و عمل ما در مورد انقلاب افغانستان و آزادی خلق‌ها و ملیت‌های کشور (طرح مرام)» یا نخستین طرح مرام مدون سازمان سیاسی به رهبری بدخشی آن‌گونه که پیش ازین گفته ام توسط حفیظ آهنگرپور و من رونویس شد. اگرچه مجید نقد را پیشتر نوشته بود، رونویسی آن زمانی که حفیظ در منزل من بود و باش داشت در زمستان ۱۳۵۳ صورت گرفت. این رونوشت با برخی اسناد مهم دیگر پس از حوادث جوزا - سرطان ۱۳۵۴ از بیم تلاشی خانه من به جای دیگری که مصون فکر می‌شد، انتقال یافت. اگر آن دستنوشته یا رونوشت به دست می‌آمد اصل متن ارائه می‌شد. ولی متأسفانه امید بازیافت آن‌ها بیش از پیش کم شده است!

این‌جا به اتکای حافظه در پیوند با این نقد، نمونه‌وار اشاره‌هایی خواهم کرد که به صحت آن‌ها شک ندارم.

مجید نقد خود را به دو بخش جدا کرده بود. بخش اول به شکل بیان و بخش دوم به محتوای متن، نظر داشت.

نمونه از نقدِ شکل بیان:

- متن (رونوشت از اصل متن که خوشبختانه اکنون به دست ماست!)، ماده ۲۱): «ولی هیچ احمقی ... فکر نخواهد کرد که تکیه عمده ما در یک سلسله مناطق ... از تمایل سکتاریستی ... ما سرچشمه می‌گیرد.»

- نقد و ارائه شکل درست از سوی مجید کلکانی (به کمک حافظه و با اطمینان کامل از درستی محتوا):

عبارت «هیچ احمقی ... فکر نخواهد کرد» منطقی و درست نیست. به جای آن «هیچ عاقلی ... فکر نخواهد کرد» و یا «کسی اگر احمق نباشد ... فکر نخواهد کرد» درست است.

نمونه از نقد محتوا:

---

- متن (رونوشت از اصل متن، عنوان: هه - نظرها در باره کودتای داود و سازمان‌های مؤید آن، ماده ۱، سطر پنجم): «جنبه انقلابی این کودتا همانا در تغییر شکل دولت از سلطنتی به جمهوری بود.»

نقد مجید کلکانی (از حافظه و با اطمینان کامل از درستی محتوا):

مجید «تغییر شکل دولت از سلطنتی به جمهوری» را نه «جنبه انقلابی» بلکه کاملاً برخلاف، «جنبه عوام‌فریبانه» آن می‌دانست!

هنگام رونویسی در دو مورد نمونه، هم جدی و هم شوخی به حفیظ گفتم که مجید آغا حق بجانب است، او هم با سرجنبان تأییدی و با لحن شوخی‌آمیز و دوستانه با اشاره به مجموع آن نقد که با نقل قول‌های چند از نظریه‌پردازان نامدار همراه بود، گفت: «آغا هم کتاب‌پرست شده است!».

در این نقد مجید در راستای نقش پیشاهنگی انقلاب در کشور مطالبی در ذهنم مانده است که به آنچه در کنفرانس تخار در سال ۱۳۵۰ و سال‌های بعدتر از وی شنیده بودم و برخی فعالیت‌های مشترک چریکی با دوستان ما که به نظرم بیشتر چهره «چه‌گوارستی» اش نمایان بود، تفاوت داشت؛ به آنچه رهرو گرامی در باره تغییر نظر مجید گفته است: «بعدها ... تحقیقات مجید را به این باور رسانید که راه کوبا ... در شرایط کشور ما عملی بوده نمی‌تواند.» (از نگاه من رهرو در باره گزینه بدیل آگاهانه سکوت می‌کند!) نه بسیار صریح ولی نشانه‌هایی از بیشتر اهمیت‌قایل شدن به تشکیل حزب ... دیده می‌شد! ولی گام‌های عملی بعدی سوگمندان در مجموع، بنا بر عوامل و دلایل گوناگون که جای بحثش نیست به همه این نظریه‌پردازی‌ها مصداق و مهر تأیید نگذاشت!

اما در مورد «مسأله ستم ملی» قضیه کاملاً فرق می‌کند. با اطمینان می‌گویم که در نقد مجید هیچ حرفی انتقادی جدی که تحلیل‌های مطرح در آن «طرح مرام» را مورد تردید قرار دهد، وجود نداشت!

تنها یک مورد در جایی ستم مذهبی در کنار ستم ملی یا ستم فرهنگی به کار رفته بود که مجید بر آن نیز انگشت انتقاد گذاشته بود؛ و آن را مشمول ستم فرهنگی، نمود دیگری از ستم ملی می‌دانست!

از تلاش‌های مجید کلکانی برای ایجاد فضای گفتگو و تفاهم میان بدخشی و برخی چهره‌های سرشناس جریان دموکراتیک نوین نیز کم و بیش اطلاع داریم. (احتمالاً پژوهشگر فرهیخته تاریخ معاصر کشور جناب نصیر مهرین در این زمینه، در مواردی معلومات بیشتر و دقیق‌تر داشته باشد!).

در دیدارهای بدخشی با اعضای رهبری بعضی گروه‌های «جریان دموکراتیک نوین» چه با پادرمیانی «مجید آغا» یا بی‌وساطت او، به استثنای ملاقات بدخشی و داکتر فیض (با حضور مجید) که فرجام خوش نداشته است، گاه تفاهم روی مسایل به توافق نیز انجامیده است! (داکتر فیض، بدخشی را به شیخ مجیب‌الرحمان رهبر حزب عوامی لیگ و رهبر استقلال طلبان پاکستان شرقی (بنگله دیش) تشبیه می‌کند و بدخشی هم او را سردار قندهاری می‌خواند که روان سیطره‌جویانه و دغدغه حفظ حاکمیت قبیلوی دارد!).

چنانچه «اسحاق مضطرب باختری» شاعر انقلابی دیروز (جناب محمد اسحاق نگارگر نویسنده و فرهنگی صاحب‌نام امروز) و به روایت نسیم رهرو «نویسنده نامه‌ها»، چهار ماه بعد از رهایی‌اش، پس از پنج سال محبوسیت در زندان دهمزنگ رژیم شاهی، در منزل شادروان محمد ظاهر یونسی وکیل دوره دوازدهم ولسی جرگه از ولایت بلخ، با بدخشی دیدارهایی دارد. و «شب یکشنبه چهاردهم عقرب ۱۳۵۱ ش - نوامبر ۱۹۷۲ میلادی» «با یک رفیق جوان خود جهت مذاکرات سیاسی به منزل» بدخشی می‌روند. در یادداشتی از بدخشی زیر عنوان «اولین دست‌قابل گرفتن» می‌خوانیم: «... او [مضطرب باختری] و رفیقش و من و آمو [نام مستعار زنده‌یاد مولانا بحرالدین باعث] به مذاکره آغاز کردیم. و طبق مذاکره قبلی (پرنسیپ‌های همکاری متقابل ...) را در ذیل یک ورق و ۱۱ [ماده] با نقل هفت سند سازمانی تبادل نمودیم ...».

من از رابطه بدخشی با مجید کلکانی که با تشبث بدخشی آغاز شد، از ابتدا تا پایان اطلاع دقیق دارم. با اطمینان می‌گویم که روابط بدخشی با مجید کلکانی زمانی که در اختفای کامل بسر می‌برد، بار نخست با تلاش‌های محمد بشیر بغلانی که از سوی بدخشی برای پیدا کردن ارتباط و رساندن پیام برای مجید توظیف شده بود، تأمین گردید. این رابطه بار دوم پس از مدتی با رسیدن پیام متقابل مجید کلکانی برای بدخشی توسط زنده‌یاد صوفی رحمت‌الله مشهور به مولانا، با فرستادن سه سفیر دیگر به نزد مجید کلکانی، زنده‌یادان مولانا بحرالدین باعث، نورالله تالقانی و محمد ظاهر یونسی با همراهی بشیر بغلانی که بدخشی به هر کدام، صحبت روی موضوع معین را وظیفه سپرده بود، ادامه یافت. بار سوم زمینه نخستین دیدار مستقیم بدخشی با مجید فراهم شد که بشیر بغلانی، بدخشی را همراهی کرد.

---

از هم‌زمان مجید کلکانی زنده‌یادان ستار، داد محمد، مولانا و یک تن دیگر که اسمش فعلاً به یاد نیست و خواهرزاده ... می‌خواندش، سازماندهی و زمینه‌سازی دید و وادیده‌های بدخشی و مجید را در روزهای زندگی مخفی وی، اکثراً به عهده داشتند.

این مناسبات در زمینه‌های مختلف رو به گسترش نهاد؛ به ویژه با سهمگیری دو رفیق حرفه‌ای (حفیظ آهنگرپور تا پیش از زندانی‌شدنش و دولت حکیم) در برخی فعالیت‌های مشترک چریکی، بیش از پیش نزدیک‌تر شده بود.

افتخار نخستین دیدار و آشنایی من با مجید کلکانی در روز همسفری با او با همراهی بدخشی و نورالله تالقانی از کابل به سوی تخار برای اشتراک در کنفرانس سازمانی در ماه سنبله ۱۳۵۰ خورشیدی نصیبم شد. مجید کلکانی یگانه «مهمان» محرم راز و قابل اعتمادی بود که در آن کنفرانس اشتراک ورزیده بود.

بدخشی در سال ۱۳۵۶ خورشیدی برای طرح چگونگی نجات باعث از زندان، با مجید در مشوره بود. محمدرفیع جان خوست و فرنگی نیز تا حدودی شریک و گواه ماجراست.

پس از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ و تقرر بدخشی به ریاست تألیف و ترجمه در وزارت معارف، دولت حکیم برای من از مجید چنین نقل قول کرد: «... اگر بدخشی به جای ریاست، مسؤولیت رهبری سیاسی ... را به دوش بگیرد، من حاضر مسؤولیت نظامی‌اش را بپذیرم!».

این سخن‌ها همه خاطره‌هایی از گذشته است. خاطره‌هایی از مبارزان بزرگ! آن‌ها در دفاع از آزادی مردم و استقلال و تعالی میهن خود، با الهام از اندیشه‌ها و آموزه‌های عدالت‌خواهانه و تجارب انقلابی دوران خویش، آگاهانه و صادقانه راه پرخطر مبارزه را در برابر عوامل بدبختی مردم و پسمانی کشور در پیش گرفتند و نقد جان پای آرمان نهادند.

به پنداشت من با حرمت و تکریم به همه شهیدان و پیشگامان راستین راه آزادی و آگاهی و برابری و عدالت باید خط‌کشی‌های ایدیالوژیک و کلیشه‌ای دیروز را که به همان دیروز تعلق داشتند، برای همیشه به تاریخ سپرد! به نظرم بهترین خدمت از سوی نسل ما برای پژوهشگران جوان و تشنگان آگاهی نسل امروز، روایت راستین از سیر اندیشه‌های این پیش‌کسوتان، دوستی‌ها و همکاری‌های آنان و واقعیت رویدادها برای آن‌هاست؛ و چه بهتر که تا جای امکان با ارائه شواهد و اسناد بااعتبار همراه باشد!

---

بگذار نسل امروز به رویت مدارک، با طرز فکر و عملکرد سیاسی مان در گذشته آشنا شوند، نقد کنند، بر اشتباهات مان انگشت بگذارند، داوری کنند، محکوم کنند! اما از تجارب ما درس عبرت بگیرند و بیاموزند!

این کار، خیر دیگری نیز دارد؛ به درست‌نویسی تاریخ ننوشتۀ کشورمان کمک می‌کند و از جعلکاری‌های غرض‌آلود که نمونه‌های شرم‌آگین آن را در تاریخ‌نویسی رسمی و غیررسمی کم نداریم، تا حدی پیشگیری خواهد کرد!

کمک ناچیزی که ما به نسل جوان آگاه و اندیشمند امروز در این زمینه می‌توانیم بکنیم گفتن حقایق تاریخی برای آن‌هاست. آن‌ها فرزندان زمان خود با سطح دیگر بلوغ فکری و رشد ذهنی و نیازها و آرزوها و امکانات خود می‌باشند و مشکلات و موانع سر راهشان را بهتر از ما می‌شناسند و راه حل آنها را نیز با آگاهی درست از واقعیت‌های تاریخی و تجارب و اشتباهات ما بهتر از ما تشخیص خواهند داد!

جاوایاد مجید کلکانی برای دوستان و رفقای ما و برای همه آزادی‌خواهان، برای همیشه از استوارترین قامت‌های بلند آزادیخواهی و عدالت‌طلبی در تاریخ کشورمان خواهد بود. ما به رهروان راستین به آرمانهای بزرگ انسانی او حرمت داریم و با آن‌ها همیشه نزدیکی احساس می‌کنیم!

**بیا تا جهان را به بد نسپریم!**

پ. ن:

- ۱- دستنویس‌های م.ط. بدخشی در سه صفحه بعدی آمده است.
- ۲- هنگام ویراستاری آنچه در بین نشانه [ ] می‌بینید، افزوده یا تعدیل کوچک از سوی من است.

محبوب‌الله کوشانی

مجید که خدا من  
فرزند خلق و یک انسانی وطن پرست است

مجید که از آتیام ناخواسته در آن دولت ساهی یا حتی سنده بود - بعد از زوال قوای امپراتور  
 نظر دست مد من سندان مه در آن - ریشی بفرید ان محل تبار که را بد بروت و بزنگی عادی  
 برشت اما لوطه لایحی مان در صفا دوم داشت ناگزیر به سفر آمد و با ما ماند  
 در راه سفر بود که دولت بهرین بود آمد او از شهر راه برگشت، رئیس دولت را  
 دید از جهان بینی خود از مردم انسانی خود یاد او کرد دید در همان خود را از شهر  
 اعلان کرد و سفر خارج را شرح کرد اما چون ماهیست دولت تغییر نکرد بود  
 همان یولیک و همان بیستم بهر از آن درآمد و حتی زیاد شده بود باز به لوطه و علم او  
 اعزاز شد و علم حضرت حاکم بود را هر روز در طهران و صد طهران می فرستند  
 سرور میدادند و حکایت می نمودند - مجید با تاسف محروم در آن است یا سیرت  
 کرد اما عمر شاه او را بدو داد و او را بدو داد و او را بدو داد و او را بدو داد  
 یا سیرت خود داری کردند و از طرف دیگر به علم خود که در آن وقت را در  
 جاق کرد یولیک را همان صفا علم بدو داد مجید را که سیرت کند - علم خود  
 حادثه را در دست ر - جزا صفا علم بدو داد و او را بدو داد و او را بدو داد  
 مجید با مهارت انسانی و چگونگی از خلق می آید بر آمد در میان جنگ خلق تهران  
 شد - آنک حیدر رتیر دو صد نفر را در درام و سوال بدو دادست تدون  
 هم صوتی و سیاسی به تعقیب مجید بر آمدن ساحت، هم در دولت با خود حتی ناخواسته  
 اندر نزد او این که با از دهر انتم - (با گرفته اند  
 بود این که با یک اشتیاق - تاریخی رخ نه حد ما کرد دیگر انتم بیون به مردم کشور  
 ما سیرت انتم می کنم که - مجید که خدا من فرزند خلق و یک انسانی وطن پرست  
 وارث ایرتگم از سانی و تقیوت است صفا علم بدو داد آن از او بود آن جوانمرد  
 و عیار و سارز است، با تیری و تقیوت است صفا علم بدو دادست کون ما خود با غشست  
 و حبه از مال کسی نزد داشته است دروغ نیست چنین آزاد در آن که می آید  
 در هر کس در آن یکی بیه اگر در دولت - در علم و سیرت انتم که تلف کند تا حد

یا در عذاب گنار در  
 رفتن بیرون و مبارزین با دشمنان تا جبر نمودن رژیم سیاسی را ~~باز~~ در باره  
 مجید به حرکت در آوردیم چون اندک بتری و عسارتی جزای آن او را  
 بر قلبش بنام یا بنام نگذارید استیسا و تاریخی دیگر را دهد  
 خلتها! مجید سر دار ارتش چه را آن کسین بیست که برای نجات  
 سبانه دستار بلقانی و ستم ملی در حال شکل است - هر دو دلیران  
 و نجیب او را نسبتاً سید در قلب خود جاگرفتید دهید و او را از ستم  
 این بنامی را لیس نسام نجات دهید  
 دهقانها! دنیا چه یک نماند و آبرویان خدا کار را با آن کسین باز بنده بود  
 در صفا نه سر لایا حایا داشته باشید فقط او را می وقت کنید تا  
 چه بود به بر عجل در استیسا ه هوز پی بود و از تعریف و زردار او و قول کند  
 و الا اگر در این استیسا خود او را هر که بر او ترفن خود را آماده است  
 لویه کسین، حق بر ما مل بر روزگار شود فعلاً همه سوزنیت <sup>طمان</sup> و در دست  
 سیاسی و کبر اخطار دهان می شود که در بر تو طم استیسا استوار گسند

اولین دستت قابل گرفتن

(شب یکشنبه چهارم محرم ۱۲۵۱ شمس - نوامبر ۱۹۷۲ میلادی)

انجمن عثمان را بعد از شناسیم

دیکم از جریان جریان ریکوگرتیک نویسنده سال ۱۳۴۳ و گردا شده در ۵۵  
سعه جاوید ... بعد از ۲۵ جزا ۱۳۴۳ - ۳۳ سال حبس محکوم و اکنون در  
زند ان رهز یک محسوس ...

در سال پیش از زند آن انشاب کور و یک سعه رسایل در پاره یاری و محمدی و  
و نخره نوشت ، پروانش با در حق نهان شدند و از خیابان کنار گرفتند

ساولش استن نظراب با فرقی بعد از سیرس شهرن پنج سال که رهزنگ  
اتکال بر آمد - بعد از هم ماه توسط رفیق یونس با بنی تماتی و بعد از  
دو بار زیدن در منزل یونس انیک استب با یک رفیق جوان قد جهت  
نه اگر اسے سیاس بمنزل در جانب آید بود

بعد از صرف او در فیتس و ش و آسو نمده اکس آغاز کردیم - او طبق  
کراه قبل از رسیده کی همکاری متقابل - ما را در زایل یک درق و اسوار  
ما نقل صفت سند سازمان را بتیالی محویم ... در قه مذکور :